



## تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی نود و یکم؛ شنبه ۱۳۹۲/۲/۲۱

### ۴. حمل روایات پرداخت طسق بر استحباب

وجه جمع دیگری که در کلمات بعضی به عنوان احتمال ذکر شده آن است که از ظاهر روایات دال بر لزوم پرداخت طسق به قرینه‌ی روایت مسمع بن عبدالملک که فرمود پرداخت طسق لازم نیست، رفع ید کرده و حمل بر استحباب کنیم و این یک قاعده‌ی کلی در جمع بین دو نوع روایت است که روایات ظاهر در وجوب به قرینه‌ی روایات ترخیص در ترک، حمل بر استحباب می‌شود.

### نقد وجه چهارم

این وجه جمع نیز تمام نیست؛ چراکه خود صحیح‌هی مسمع بن عبدالملک قرینه است بر آن که اگر پرداخت طسق مشروع باشد و امر داشته باشد، امرش به نحو الزامی است؛ چون در این روایت آن را تحلیل می‌کند، در حالی که اگر الزام نداشته باشد، تحلیل آن چه معنایی دارد؟!

بنابراین صحیح‌هی مسمع بن عبدالملک نه تنها قرینه بر استحباب نیست، بلکه قرینه بر لزوم پرداخت طسق لولا التحلیل است؛ زیرا تحلیل مربوط به چیزی است که لولا التحلیل الزام داشته باشد.

هم‌چنین در روایت کابلی که می‌فرماید: «الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا» سپس بر آن تفریع می‌کند «فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنْ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَ لِيُؤَدَّ خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي» با ادای لزومی بیشتر سازگاری دارد یا در ذیل که می‌فرماید: «فَإِنَّهُ يَقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ» مقاطعه علی سبیل الزام است و الا بر امر استحبابی که

مقاطعه نمی‌شود و ظاهرش آن است که مقاطعه‌ی بعد از ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه‌ی همان چیزی است که قبل از ظهور بر شیعه لازم بوده است و رفتار با شیعه در زمان ظهور و غیبت تفاوتی ندارد، فقط غیر شیعه است که ارض از دستشان گرفته می‌شود. پس همان‌طور که بعد از ظهور، پرداخت طسق الزامی است، در زمان غیبت نیز بر شیعه به نحو الزامی است؛ نه استجابی.

علاوه آن‌که از شأن امام علیه السلام به دور است چیزی را که مال خودشان و از انفال بوده تحلیل کنند، آن‌گاه بگویند مستحب است آن را به من برگردانید! زیرا در روایتی می‌فرماید: «مَنْ رَجَعَ فِي هَيْبَتِهِ فَهُوَ كَالرَّاجِعِ فِي قَيْبِهِ»<sup>۱</sup> کسی که هبه‌ای کرد بخواهد دوباره آن را پس بگیرد - هرچند جایز باشد - مانند آن کسی است که قیء کرده بخواهد به آن رجوع کند<sup>۲</sup>، یا در باب زکات فرموده‌اند: اگر چیزی را به عنوان زکات دادی دیگر آن را حتی با بیع به خودت منتقل نکن.<sup>۳</sup> به همین خاطر است بعد از این‌که به مسمع فرمودند حلال است، فرمودند «فَضْمٌ إِلَيْكَ مَالِكٌ» و الا می‌فرمودند: اگر هم می‌خواهی تحویل بدهی، تحویل بده.

بنابراین جمع بین این دو نوع روایت به استحباب پرداخت طسق نیز تمام نیست.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۹، کتاب الهیات، باب ۱۰، ح ۳، ص ۲۴۳ و الاستبصار، ج ۸، ص ۱۰۹: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ [بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ رَجَعَ فِي هَيْبَتِهِ فَهُوَ كَالرَّاجِعِ فِي قَيْبِهِ.

۲. همان، ح ۴، ص ۲۴۴، و تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۵۸: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ [بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَنْتَ بِالْخِيَارِ فِي الْهَبَةِ مَا دَامَتْ فِي يَدِكَ فَإِذَا خَرَجْتَ إِلَى صَاحِبِهَا فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَرْجِعَ فِيهَا وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ رَجَعَ فِي هَيْبَتِهِ فَهُوَ كَالرَّاجِعِ فِي قَيْبِهِ.

۳. این کلام در صورتی که ائمه علیهم السلام حقشان را ابتداءً و از روی لطف و کرم بر شیعه تحلیل کرده باشند کاملاً متین است، اما اگر تحلیل به کوتاهی شیعه در پرداخت حق ائمه علیهم السلام باشد که راضی به آن نیستند، ولی گاهی مجبور می‌شوند به خاطر مسائلی از جمله طیب ولادت تحلیل کنند - مانند پرداخت خمس که در زمان امام جواد علیه السلام شیعیان کوتاهی کرده بودند تا جایی که حضرت گلایه می‌کنند و تحلیل می‌کنند - در چنین مواردی نمی‌توان گفت پرداخت آن بعد از تحلیل، حداقل استحباب هم ندارد. بلکه به نظر می‌رسد باز وظیفه‌ی شیعیان است پرداخت کنند، هرچند امام علیه السلام از قبول آن به خاطر تحلیلی که کرده‌اند امتناع بورزند. امیرخانی

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۹، کتاب الوقوف و الصدقات، باب ۱۲، ح ۱، ص ۲۰۷ و تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۵۰: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ [بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ لَمْ يَجَلْ لَهُ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا وَلَا يَسْتَوْهِيَ بِهَا وَلَا يَسْتَرْدَهَا إِلَّا فِي مِيرَاثٍ.

۴. همان، ح ۵، ص ۲۰۸ و الکافی، ج ۷، ص ۳۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا تَصَدَّقْتَ بِصَدَقَةٍ لَمْ تَرْجِعْ إِلَيْكَ وَلَا تَشْتَرِهَا إِلَّا أَنْ تُورَثَ.

## نظر مختار در جمع بین این دو نوع روایت

به نظر می‌رسد بین این دو نوع روایت جمعی که مورد قبول و عرفی باشد وجود ندارد، پس در مورد پرداخت طسق با هم تعارض می‌کنند و مرجّحی نیز برای یکی دون دیگری وجود ندارد، لذا تساقط می‌کنند و در نتیجه باید به عام فوق رجوع کنیم که با این روایات درگیر نیست.

عام فوق در این جا روایاتی است که در آن ائمه علیهم‌السلام حقوقشان را برای شیعیان تحلیل کرده‌اند که با صحیحی مسمع بن عبدالملک در نتیجه مساوی می‌شود. از جمله در صحیحی فضلاء می‌فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ يَعْنِي أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَزُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ كُلَّهُمْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: هَلَكَ النَّاسُ فِي بُطُونِهِمْ وَ فُرُوجِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يُؤَدُّوا إِلَيْنَا حَقَّنَا أَلَا وَ إِنَّا شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ وَ آبَاءَهُمْ فِي حِلٍّ<sup>۱</sup>.

این روایت از لحاظ سند تمام است و بیان می‌کند شیعیان و پدران آنان نسبت به حقی که ائمه علیهم‌السلام بر آنان دارند در حلیت هستند. اطلاق این روایت شامل هر حقی می‌شود و اگر روایات خاص نبود، حتی خمس را هم می‌توانستیم با این روایت بگویم تحلیل شده است.

یا در روایت الحارث بن المغيرة النصری می‌فرماید:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي عُمَارَةَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا أَمْوَالًا مِنْ غَلَّاتٍ وَ تِجَارَاتٍ وَ نَحْوِ ذَلِكَ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لَكَ فِيهَا حَقًّا قَالَ: فَلِمَ أَخْلَلْنَا إِذَا لَشِيعَتِنَا إِلَّا لِتَطْيِيبِ وَ لَادَتُهُمْ وَ كُلُّ مَنْ وَ أَلَى آبَائِي فَهُمْ فِي حِلٍّ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ حَقَّنَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ<sup>۲</sup>.

این روایت از لحاظ سند به خاطر ابی عماره که مجهول است ناتمام است و بیان می‌کند هر کسی که ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را داشته باشد، نسبت به حق ائمه علیهم‌السلام که در دستش است در حلیت می‌باشد، «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ». اطلاق این روایت نیز هر حقی را الا ما خرج بالدلیل شامل می‌شود.

۱. همان، ج ۹، کتاب الخمس، ابواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ۴، ح ۱، ص ۵۴۳ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۷.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۳.

در روایت داود بن کثیر الرقی نیز می فرماید:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ] عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ  
عَنِ السُّنْدِيِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُمَرَ الزِّيَّاتِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرِ الرَّقِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ  
اللَّهِ عليه السلام: قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ النَّاسُ كُلُّهُمْ يَعِيشُونَ فِي فَضْلِ مَظْلَمَتِنَا<sup>١</sup> إِلَّا أَنَا أَحَلَلْنَا شَيْعَتَنَا  
مِنْ ذَلِكَ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرِ الرَّقِيِّ وَ رَوَاهُ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ  
مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْهَيْثَمِ النَّهْدِيِّ مِثْلَهُ.<sup>٢</sup>

این روایت از لحاظ سند به خاطر الهیثم بن ابی مسروق، یحیی بن عمر الزیات و خود داود بن کثیر الرقی ناتمام است و بیان می کند همه ی مردم در فضل مظلومی ما اهل بیت زندگی می کنند؛ یعنی با اموال ما زندگی می کنند، ولی ما شیعیانمان را از آن حلال کرده ایم که اطلاق آن شامل طسق نیز می شود.

یا در روایت یونس بن ظبیان او المعلی بن خنیس می فرماید: «وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشَيْعَتِنَا»<sup>٣</sup> این روایت نیز از لحاظ سند ناتمام است و با اطلاق فراگیری می فرماید آنچه که مال ماست، برای شیعی می باشد.

پس نتیجه این شد که در فرض تعارض دو نوع روایت، حتی اگر ثابت شود که کل ارض مال ائمه علیهم السلام می باشد از آن جا که خودشان فرمودند: «وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشَيْعَتِنَا» یا «إِنَّ شَيْعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ وَ آبَاءَهُمْ فِي حِلٍّ» استفاده می شود طسق برای شیعیان تحلیل شده است. تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

١. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ٦، ص ٣٩٥:

المظلمة: بكسر اللام ما يظلمه الرجل. یعنی: يعيشون فيما فضل مما أخذ من أموالنا ظلما.

٢. وسائل الشيعة، ج ٩، كتاب الخمس، ابواب الانفال و ما يختص بالامام، باب ٤، ح ٧، ص ٥٤٦ و تهذیب الاحكام، ج ٤، ص ١٣٨.

٣. همان، ح ١٧، ص ٥٥٠ و الكافي، ج ١، ص ٤٠٩:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ صَالِحِ بْنِ حُمْزَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ مِصْعَبٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَوْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ جِبْرِئِيلَ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بِإِنهَامِهِ ثَمَانِيَةَ أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا سِيحَانُ وَ جِيحَانُ وَ هُوَ نَهْرٌ بَلُخٌ وَ الْخُشُوعُ وَ هُوَ نَهْرُ الشَّاشِ وَ مِهْرَانُ وَ هُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ وَ نَيْلُ مِصْرَ وَ دِجْلَةُ وَ الْفُرَاتُ فَمَا سَقَتْ أَوْ أَسْقَتْ فَهُوَ لَنَا وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشَيْعَتِنَا وَ لَيْسَ لَعْدُونَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَضِبَ عَلَيْهِ وَ إِنْ وَلَّيْنَا لَفِي أَوْسَعِ فِيمَا بَيْنَ ذِهِ إِلَى ذِهِ يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ ﴿قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ الْمَعْصُوبِينَ عَلَيْهَا ﴿خَالِصَةً﴾ لَهُمْ ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ بِلَا غَضَبٍ.